محمدرضا کائینی

در روزهایی که بر ما گذشت، زنده‌یاد حسین شاه‌حسینی از فعالان دیرپای سیاسی تاریخ معاصر، روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. او اگرچه خاستگاهی سنتی و بازاری داشت، اما حضور در عرصه مبارزات موجب گشته بود که با بسیاری از علما، روشنفکران دینی و عرفی و فعالان سیاسی آشنا و از حالات آنها خاطره‌ها و گفتنی‌هایی شنیدنی داشته باشد. گفت‌وشنودی که به همین مناسبت تقدیم حضورتان می‌گردد، خاطره‌ها و تحلیل‌های او از تکاپوی جریان دینی پس از شهریور ۱۳۲۰ را در بردارد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مفید آید.

سید شهاب‌الدین واحدی

«خوانشی از تکاپوی جریان دینی پس از شهریور ۱۳۲۰»
در گفت‌وشنود با حسین شاه‌حسینی

مرحوم طالقانی لُبّ و لباب معارف دین را می‌گفت

با تشکر از شما به خاطر شرکت در این گفت‌وشنود، لطفاً در آغاز بفرمایید که چگونه به فعالیت‌های سیاسی سوق یافتید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. ما در مدرسه گرفتار توده‌ای‌ها بودیم و دنبال کسانی می‌گشتیم که هم انقلابی باشند و منفعل نباشند، هم با مذهب سر و کار داشته باشند و خلاصه بتوانند یک جوری به ما کمک کنند که در برابر توده‌ای‌ها حرفی برای گفتن داشته باشیم. توده‌ای‌ها دم از سوسیالیسم می‌زدند و چیزی که ما از این لغت دریافت می‌کردیم، جامعه‌گرایی و زندگی جمعی می‌آمد که به نظرمان خیلی حرف قشنگی بود و دلمان می‌خواست کسی بیاید و اینها را در اسلام برای ما معنا کند. در این مقطع، مرحوم آقای طالقانی مشکل ما را حل کرد. اول می‌رفتیم مسجد قبات‌آباد یا مسجد امین‌السلطان و جواب توده‌ای‌ها و مکاتب روز را بر اساس مباحث اسلامی یاد می‌گرفتیم. بعد از مدتی ایشان به ما گفت: در خانه‌هایتان روضه حضرت سیدالشهدا(ع) بگذارید و من هم می‌آیم و به سؤال‌هایتان جواب می‌دهم. به این ترتیب ایشان به ما کمک کرد که در بعد از شهریور سال ۱۳۲۰، در برابر فشار نیروی چپ مقاومت کنیم و جوابشان را بدهیم. بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ بلبشوی عجیبی پیدا شده بود. عده‌ای که پاک زده بودند زیر بنای مذهب! یک عده هم هر چه دلشان می‌خواست، حاشیه به دین اضافه کرده بودند. در چنین شرایطی وجود آدمی مثل مرحوم آقای طالقانی که لُبّ و لباب معارف دین را به ما می‌گفت نعمت بزرگی بود.

ما جوان‌ها هم کارمان این شده بود که برویم مسجد قبات‌آباد، مسجد امین‌السلطان، خانه آقای طالقانی در قلعه وزیر، خانه آقای شالچی ته خیابان امیریه، خانه حاج‌آقا تحریریان، خانه پدر آقای حاج عباسقلی آقا بازرگان، خانه پدر لباسچی‌ها، پدر ابریشمچی‌ها و خلاصه جاهایی که آدم‌های مذهبی جمع می‌شدند. خلاصه آقای طالقانی موفق شد با کمک چهره‌های برجسته‌ای مثل مرحوم مطهری، مرحوم آیتی، مرحوم گلزاده غفوری و روحانیون جوان و تحصیلکرده‌ای - که بعضی از آنها درس‌های کلاسیک را هم خوانده بودند- جریان مذهبی روشن‌بینی را به راه بیندازند که در برابر جریان چپ ایستادگی کند. نماد این جریان هم در بین روحانیون مرحوم طالقانی بود و در بین کلاهی‌ها مرحوم بازرگان. ما هم بر اساس گرایش‌های خانوادگی و توصیه پدر، بیشتر به دنبال کسی که عمامه داشت به راه می‌افتادیم.

اشاره کردید که در این شرایط، جریان چپ جریان غالب بود. از شرایط آن دوره و نحوه مقاومت روحانیون روشن‌بین در برابر این جریان برایمان بیشتر بگویید؟

چپی‌ها بیشتر در پی جذب جوانان بودند. نمونه‌اش جلال آل‌احمد که اول کمونیست دوآتشه بود، منتها چون اساساً آدم آزاداندیشی بود، فکر کرد و به این نتیجه رسید که توده‌ای‌ها سر در آخور شوروی دارند و علیه دوستان سابق خودش موضع گرفت. ذکر این نکته هم ضروری است حزب توده در ابتدا مخالف مذهب نبود و به همین دلیل خیلی‌ها به ماهیت آن شک نکردند. سلیمان میرزا اسکندری از سران حزب توده نماز می‌خواند و با شهید مدرس علیه رضاخان همکاری‌های ارزنده‌ای کرده بود. حتی یادم هست وقتی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی از دنیا رفت، حزب توده در خانه اتحادیه خود مراسم ختم گرفت و فردای آن روز دسته به راه انداخت و سینه‌زنی کرد و شعار داد که: «رفت ز دار فنا/ حجت‌الاسلام ما!». در آن زمان رضا روستا در برابر سلیمان میرزا در حزب توده کاره‌ای نبود، اما وقتی سلیمان میرزا از دنیا رفت، رضا روستا به نمایندگی از قشر کارگر حرف زد و علیه مذهب سخن گفت که واکنش بدی در بین تحصیلکرده‌ها و فعالان سیاسی پیدا کرد. از آن روز بود که همه متوجه شدند اینها کمونیست هستند و حزب توده ماهیت اصلی خود را - که دست‌نشاندگی شوروی بود- نشان داد.

شما مهندس بازرگان را از همان دوره شناختید؟

در آن دوره بیشتر پدرش را می‌شناختم. حاج عباسقلی آقا بازرگان پدر مرحوم بازرگان، مرد بسیار متدینی بود و مادرش هم از خاندان آشتیانی‌ها بود. روشنفکران متدینی مثل ایشان، آقای طالقانی را پایگاهی دیدند که با کمک او می‌توانستند به فعالیت‌های خود وجهه دینی پررنگی بدهند، لذا به سراغ ایشان رفتند. آقای طالقانی در واقع رکن اصلی کار اینها بود و در پیشرفت تمام برنامه‌هایشان نقش اساسی داشت.

در آن دوره انجمن‌های اسلامی مختلف چگونه ایجاد شدند؟

جمعیت مردم ایران که تشکیل شد، در جاهای مختلف شعباتی را زد که در واقع همان انجمن‌های اسلامی بودند. در مدارس هم این کار را کردند. حزب توده برای شاگردان پیک‌نیک می‌گذاشت و آنها را به گردش می‌برد. ما هم این کار را کردیم و همراه مرحوم طالقانی به تنگه شاه‌آباد رفتیم. ایشان عبایش را زیر بغل می‌زد و همراه ما چوب جمع می‌کرد که آتش درست کنیم. همین نوع سلوک و رفتارهای مردمی مرحوم طالقانی، باعث شد نسل جوان به نوگرایی دینی گرایش پیدا کند. بعد هم به‌تدریج در دانشگاه‌ها تحصیل کردند، انجمن‌های اسلامی مهندسین، پزشکان و امثال اینها را درست کردند. بعدها هم مسجد هدایت را به عنوان پایگاه مبارزاتی خود انتخاب کردند.

جلسات و محافل جبهه ملی از چه سالی کار خود را شروع کردند؟

جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ تشکیل شد، اما جبهه ملی‌ای که سازمان داشت و منسجم کار می‌کرد، در سال ۱۳۳۹ کارش را شروع کرد. یادم هست در کنگره جبهه ملی دوم، فردی به نام آقای خلخالی - که نماینده جبهه ملی از خلخال بود- حملات سنگینی به احکام اسلامی کرد. در آن زمان این سؤال در سطح جامعه دینی مطرح بود که آیا زنان حق رأی دارند یا ندارند؟ در چنین شرایطی، کنگره جبهه ملی به ریاست آقای اللهیار صالح و نایب‌رئیسی دکتر سنجابی تشکیل شد. منشی‌های جلسه هم آقای برومند و آقای نزیه بودند. آقای دکتر صدیقی به خلخالی اعتراض کرد که ما خانم‌ها را آورده و به آنها حق رأی داده‌ایم و معتقدیم رأی دادنشان کاملاً با قوانین اسلامی منطبق است و هیچ مغایرتی با این قوانین ندارد، ولی از من صاحب صلاحیت‌تر روحانیونی هستند که در این جلسه تشریف دارند و خیلی بهتر از من می‌توانند در این باره صحبت کنند. مرحوم آقای طالقانی پشت تریبون قرار گرفت و گفت: زنان باید در کنگره حضور داشته باشند و رأی بدهند... این اولین بار بود که یک روحانی از حق رأی زنان حمایت می‌کرد. یادم هست فردای آن روز، اغلب روزنامه‌ها این سخنرانی مرحوم آقای طالقانی در کنگره جبهه ملی را چاپ کردند.

چه سالی؟

سال ۱۳۴۰. در آن سخنرانی مرحوم آقای طالقانی شدیدترین حملات را به حاکمیت روز کرد و حمایت خود را از شرکت زنان در تمام مسائل و زمینه‌های سیاسی اعلام کرد.

از «کانون اسلام» چه خاطراتی دارید؟

آنجا هم جایی بود که روشنفکران مذهبی جمع می‌شدند، اما اینها فقط به ظواهر امور رسیده بودند. اگر هم در این کلاس‌های درس یا اینگونه جلسات شرکت می‌کردند، فقط برای این بود که بگویند: ما هم هستیم، وگرنه دنبال عمق و جوهره دین نبودند، در حالی که مثلاً مرحوم آقای طالقانی شاگردانی را می‌خواست که بیایند و تا آخر پای کار باشند و به احکام دینی عمل کنند. امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرامشان درست باشد، نه اینکه فقط بیایند یاد بگیرند که بگویند: ما هم بلدیم!

آیت‌الله طالقانی یک بار هم برای انتخابات مجلس هفدهم، از چالوس کاندیدا شد. شما در جریان امر بودید؟

بله، ایشان در دوره هفدهم از چالوس، نشتارود و حوالی آن کاندیدا شد و مورد توجه هم بود، ولی فرماندار و اعضای انجمن انتخابات آن منطقه، کسی را که مخالف آقای طالقانی بود حمایت کردند. من و مرحوم علی بابایی برای تبلیغ همراه ایشان رفتیم و سه چهار شبی هم در عسگرآباد بودیم. نوع تبلیغ آقای طالقانی هم خیلی جالب بود. خیلی ساده نماز جماعت می‌خواند و بعد به مردم می‌گفت: «حتماً تحقیق کنید و رأی بدهید که مسئولیت شرعی خود را انجام داده باشید. حواستان باشد اگر در اثر رأی شما کسی به مجلس برود که مصالح و منافع مردم را به خطر بیندازد تا آخر عمر مسئول هستید. اسلام یعنی در صحنه بودن، مقاومت کردن و بهره آن را بردن!»

چه شد که ایشان به‌رغم محبوبیت زیادی که داشت رأی نیاورد؟

به دلیل دخالت انجمن انتخابات. در بعضی از حوزه‌ها صندوق‌هایی را آورده بودند که اصلاً مال آن حوزه‌ها نبود! انجمن برنامه را طوری تنظیم کرد که انتخابات را نشود انجام داد و وقتی مردم اعتراض کردند، انتخابات را در آن منطقه باطل اعلام کردند!

در رویداد ملی شدن نفت، آنقدر که از مهندس بازرگان نام برده می‌شود از مرحوم آقای طالقانی نامی نیست، در حالی که معتقدید ایشان در پیشبرد نهضت نقش اساسی داشت. در باره فعالیت‌های ایشان در مقطع سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ چه خاطراتی دارید؟

در سال ۱۳۲۷ که به طرف شاه تیراندازی کردند، بیشترین جمعیتی که جمع می‌شد تا ببیند وضعیت مملکت چه خواهد شد، در مسجد هدایت بود. مرحوم آقای طالقانی دائماً توصیه می‌کرد: «کار خلاف شرع و اخلاق نکنید و صبر داشته باشید. مراقب باشید وقتی می‌خواهید کار سیاسی و مبارزاتی کنید، کارتان خلاف دین نباشد. جلسه بگذارید و جمع شوید، اما بالای سر در خانه‌هایتان بیرق سیاه بزنید و بگویید جلسه روضه است و در آن جلسات با هم حرف می‌زنیم!». تمام تلاش ایشان این بود که نسل جوان را تربیت سیاسی کند، منتها بر اساس احکام و مبانی اسلامی تا به دامان جریان چپ نیفتند.

عده‌ای از مخالفین ملی شدن صنعت نفت منبر می‌رفتند و می‌گفتند: ما اول باید رشد اخلاقی و فکری پیدا کنیم و دانش سیاسی ما بالا برود و فهم اقتصادی پیدا کنیم و بعد از ملی شدن نفت حرف بزنیم. مرحوم آقای طالقانی و جناح ایشان می‌گفتند: «این حرف‌ها یعنی چه؟ نفت مال همه مردم است و باید ملی شود.» می‌دانید که مهندس بازرگان از طریق مهندس حسیبی به جبهه ملی و دکتر مصدق معرفی شد. مهندس حسیبی خودش پای درس آقای طالقانی می‌آمد، اما کلاً همه اینها با اینکه پدرانشان با آقای طالقانی ارتباط داشتند، چندان به روحانیت خوش‌بین نبودند، ولی می‌دانستیم در بین روحانیت کسانی اهل مبارزه با رژیم و ضدیت با شاه هستند که شاخص‌ترین آنها مرحوم آقای طالقانی بود.

به نظر شما و به شکل نسبتاً فراگیر و نه موردی، از کی روحانیت به شکل مشخص وارد عرصه سیاست شد؟

از انتخابات دوره هفدهم در دولت دکتر مصدق که برای شرکت در انتخابات فتوا گرفتند و باز مرحوم آقای طالقانی در صدور این فتوا نقش عمده‌ای داشت. آیت‌الله صدر، آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و آیت‌الله سید محمود روحانی فتوا دادند که مردم در انتخابات شرکت کنند. دکتر مصدق در اواخر دوران حکومتش ماده واحده‌ای را از مجلس گذراند که طبق آن مراجع تقلید مثل شاه مصونیت داشتند. این طرح را هم مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری، پسر بزرگ آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و پدر همسر آقا مصطفی خمینی تنظیم و از طریق دکتر مصدق پیاده کرد.

پس از شکست نهضت ملی، کادرسازی برای انقلاب چگونه صورت گرفت؟

در سال ۱۳۴۰ عده زیادی از ما از کنگره جبهه ملی بیرون آمدیم و بخش عمده‌ای از ما را گرفتند! در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱، گروهی که با آقای طالقانی بودند در یک گروه محصور بودند. آقا هم معتقد بود باید در طول زمان و با حفظ شرایطی کار کرد. ابداً حاضر نبود کاری کند که کسی صدمه ببیند. اگر هم کسی گرفتار می‌شد و صدمه می‌دید، رهایش نمی‌کرد و افراد را می‌فرستاد که به خانواده او رسیدگی کنند.

مرحوم طالقانی از نمازهای عید فطر و سخنرانی‌های پس از نماز، برای کادرسازی استفاده می‌کرد. از آن ایام چه خاطراتی دارید؟

یادم هست یک بار پنج شش روز پیش از عید فطر مهندس سحابی آمد و به من گفت: برو سری به آقای طالقانی بزن! رفتم و ایشان از من خواست جایی را برای انجام نماز عید فطر آماده کنم. در کرج باغی داشتیم که آنجا را تر و تمیز و آماده کردیم. از روز قبل تمام باغ‌های اطراف پر از مأمور بود. نکته جالب این بود که بعضی‌هایشان می‌خواستند وارد باغ شوند و آقای طالقانی گفت: «من اینها را از قدیم می‌شناسم. یکی‌شان از عناصر نفوذی در فدائیان اسلام بود. بگذار بیایند و صف اول نماز بایستند.» ما هم آنها را آوردیم و در صف اول جا دادیم. حدوداً ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر در این نمازها می‌آمدند. مأموران امنیتی هم می‌آمدند، اما مزاحم نمی‌شدند. فقط می‌خواستند ببینند چه خبر است! روز عجیبی بود. آقا قرآن را به من دادند و گفتند: ببر بده به همان نفوذی و بگو سوره جمعه را بخواند. من هم قرآن را بردم و به او گفتم: «آقا خواسته‌اند شما سوره جمعه را تلاوت بفرمایید، چون مثل اینکه ظاهر شما مورد تأیید ایشان قرار گرفته است!» او هم انصافاً با تسلط تمام سوره جمعه را خواند و قرآن را به من داد! بعد آقا نماز عید را خواندند و علی بابایی هم مکبّر بود. آن وقت خطبه‌ای را ایراد کردند و در آن با لحن قاطعی از رژیم و اوضاع سیاسی مملکت انتقاد کردند. بعد هم که خطبه تمام شد، گفتند: «هر کسی که توان مالی دارد، برای کمک به مردم مسلمانان مظلوم دیگر کشورها پیشقدم شود. وجوهات شرعیه و فطریه‌تان را هم می‌توانید برای این کار بدهید.»

معمولاً از روحانیون و دانشگاهی‌ها، چه چهره‌های شاخصی در این نمازها شرکت می‌کردند؟

از روحانیون مرحوم مطهری، مرحوم باهنر و مرحوم مروارید و از دانشگاهی‌ها هم مرحوم بازرگان و اطرافیان ایشان بودند. تجار بازار هم زیاد می‌آمدند. وقت صرف ناهار، به مأموران هم غذا می‌دادیم!

مثل اینکه بعد از مراسم، مسابقه‌ای هم برگزار می‌شد؟

مسابقه مربوط به عید قربان است نه عید فطر. عید قربان در فصل بهار بود. در منطقه لواسان در باغ یکی از مهندسین، مراسم عید قربان را برگزار می‌کردیم و برای بچه‌ها مسابقه گذاشتیم. سؤالات هم از این قبیل بودند که مثلاً رهبری نهضت مقاومت ملی با چه کسی بود؟ بنیانگذار ملی شدن صنعت نفت چه کسی بود؟ در روز ۳۰ تیر چه اتفاقی افتاد؟ در شهریور سال ۱۳۲۰ چه خبر بود؟ و... خلاصه هر یک از بچه‌ها که جواب می‌داد، به او جایزه می‌دادیم. بیشتر هم کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی را جایزه می‌دادیم. گاهی هم از مشهد دوستان ایشان می‌آمدند. از انجمن اسلامی شهرستان‌ها هم مهمان داشتیم. خدا رحمتش کند شریعتی را. دو سه روز قبل از اینکه از ایران برود، در باغ ما مراسمی گرفتیم که آقای دکتر شیبانی، هادی غفاری و عده دیگری که تازه از زندان آزاد شده بودند، آمدند. خدا بیامرزد دکتر شریعتی هم آمد و جلسه مفصل نماز و دعا داشتیم. خدا رحمتش کند. یکی از رفقا یقه او را گرفته بود که، «آقا! این چه جور ساده‌زیستی است که شاه‌حسینی این همه باغ داشته باشد؟» او هم که در حاضرجوابی لنگه نداشت، جواب داده بود: «ما فقط یک رفیق داریم که گاهی در باغش از ما پذیرایی می‌کند، همین یکی را هم می‌خواهی از ما بگیری؟»

این باغ ما هم برای خودش حکایتی داشت و در واقع مخفی‌گاه بعضی از علما و مبارزان بود. مثلاً آقای طالقانی زنگ می‌زد که شاه‌حسینی! فلانی جا ندارد، یک فکری به حالش بکن! یادم هست آقای هاشمی، آقای لاهوتی، آقای مروارید و خیلی افراد دیگر، مدتی را در این باغ سپری کردند. در آن اوضاع کسی به کسی جا نمی‌داد. در انتهای باغ، پنج شش تا اتاق و یک آشپزخانه درست کرده بودیم که اطرافش دار و درخت و بسته بود. حمام، آب گرم و همه این چیزها هم فراهم بود. طرف در مسجدی، جایی علیه رژیم حرفی زده بود و دنبالش بودند. من و مرحوم شانه‌چی و شیخ‌زادگان به جایی که مخفی شده بود می‌رفتیم و او را می‌آوردیم. در تمام این موارد، نقش اصلی را آقای طالقانی داشت که امور را مدیریت می‌کرد، وگرنه بعضی از این آقایان جایی برای مخفی شدن نداشتند. از نظر من بعد از مرحوم امام، بیشترین نقش را مرحوم آقای طالقانی داشت. هیچ‌کسی از نظر سابقه مبارزاتی به ایشان نمی‌رسد. بارها هم به من سفارش می‌کرد: «مراقب باش پایت را کج نگذاری که دنیا که هیچ، آخرت هم به باد می‌رود. خیلی دقت کن. خیلی‌ها با حرف‌های امثال من و تو زندان رفتند و شهید شدند. ما مسئول همه اینها هستیم.»

آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ از جبهه ملی جدا شدند و نهضت آزادی را تشکیل دادند. چرا این اتفاق افتاد؟

مهندس بازرگان جاهایی گفته بود: اختلاف ما با جبهه ملی سر مسائل مذهبی بود، چون ما معتقدیم مذهب کارآیی اجتماعی بالاتری دارد و آنها زیر بار نرفتند و گفتند: مبارزه ما سیاسی است و کاری به مذهب نداریم. به همین دلیل مجبور شدیم نهضت آزادی را تشکیل بدهیم! در حالی که روایت ایشان درست نیست. وانگهی مهندس بازرگان آخر سر به این تحلیل رسید که مذهب به درد آن دنیای ما می‌خورد و این دنیا را باید بر اساس فکر خودمان اداره کنیم!

منظورتان همان بحث «خدا و آخرت، هدف بعثت انبیا»ست؟

بله، در انجمن اسلامی مهندسین گفت. جبهه ملی اساساً نمی‌توانست بر اساس مذهب حرکت کند! چون مسئله اول آن ملی بودن بود، یعنی همه ایرانی‌ها با هر دینی باید منافعشان تأمین شود و اگر بگوییم اسلام، جایی برای دیگر ادیان باقی نمی‌ماند! البته آقای طالقانی همیشه می‌گفت: «ملی بودن منافاتی با مسلمان بودن ما ندارد، چون در اسلام حقوق همه اقلیت‌ها محفوظ است.» علت بیرون آمدن آقای طالقانی از جبهه ملی این بود که می‌گفتند: بعضی از این آقایان که در شورای مرکزی جبهه ملی هستند، اصلاً در زمینه مبارزات سیاسی کاری نکرده‌اند و فقط یک شخصیت هستند. کسانی مثل زیرک‌زاده، حق‌شناس و محمدرضا اقبال. آقای طالقانی و مهندس بازرگان عضو شورای مرکزی جبهه ملی بودند و خودشان بیرون آمدند. اوایل که جبهه ملی تشکیل شد، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر فنی‌زاده و حسن نزیه هم بودند. تصمیم‌ها را کمیته سیاسی می‌گرفت و این آقایان اجرا می‌کردند. مهندس بازرگان به عنوان عضو کمیته اجرایی انتخاب شده بود و نه کمیته سیاسی، در حالی که این آقایان معتقد بودند مبارزات سیاسی آنها، از بسیاری از آقایانی که در کمیته سیاسی بودند، بیشتر است.

و ظاهراً این اختلاف تا پیروزی انقلاب هم ادامه داشت؟

همین‌طور است. در آستانه انقلاب فروهر، بختیار و سنجابی اعلامیه سه امضایی را صادر کردند. مهندس بازرگان گفته بود: این اعلامیه باید ۱۲ امضا داشته باشد!

شما در جریان امر بودید؟

بله، این اعلامیه در باغ خود من تنظیم شده بود. مهندس بازرگان می‌گفت: اخیراً شخصیت‌هایی آمده‌اند که جایگاه سیاسی بالایی دارند. آن‌وقت شما می‌خواهید اعلامیه را با همان افراد قدیمی امضا و صادر کنید؟ باید امضای چند تن از این شخصیت‌های جدید هم باشد.

بختیار هم در خاطراتش به این کار مهندس بازرگان اعتراض کرده است...

همین‌طور است. قرار بود امضای کسانی که در جبهه ملی هستند پای این اعلامیه باشد، ولی مهندس بازرگان به طرز توهین‌آمیزی اسم ۱۵-۱۰ نفر از جمله صباغیان را ردیف کرد و گفت: باید امضای اینها هم باشد! بعضی از افرد مثل زیرک‌زاده، حق‌شناس و... در جبهه ملی عضو شورای رهبری بودند، در حالی که هیچ‌وقت در صحنه مبارزه حضور نداشتند و این موضوع اسباب نگرانی و دلخوری مهندس بازرگان و یارانش بود. همانطور که اشاره کردم ما در جبهه ملی یک کمیته سیاسی داشتیم، یک هیئت اجرایی. رئیس کمیته سیاسی اللهیار صالح و اعضای آن دکتر صدیقی و دکتر سنجابی و سخنگوی آن کشاورز بود. برخی معتقد بودند چون این کمیته واحد تصمیم‌گیری است، پس مهندس بازرگان هم باید در آن باشد، اما ایشان برای کمیته سیاسی رأی نیاورد و کنار رفت!

آقای طالقانی چطور؟

ایشان که به عنوان یک شخصیت مهم می‌آمد و برای همه هم محترم بود. همه اینها به شخص اللهیار صالح خیلی اعتماد داشتند، ولی به نتیجه کنگره جبهه ملی معترض بودند، چون عده‌ای از آنها در همان کنگره دلشان می‌خواست که موقعیت‌هایی داشته باشند که متأسفانه به دست نیاوردند.

در قضیه ۱۵ خرداد هم، این اختلاف نظر کاملاً مشهود بود. اینطور نیست؟

بله، شورای جبهه ملی در آن قضیه دو دسته شد. یک عده می‌گفتند: شورش کور است، از جمله بختیار. یک عده هم مثل آقای طالقانی و مهندس بازرگان حمایت و تأیید کردند.

این نظر را به رأی هم گذاشتند؟

خیر، آنهایی که گفتند نباید حمایت شود، با اینکه تعدادشان کمتر هم بود، خود به خود این تصمیم را گرفتند! اللهیار صالح در سیاست، آدم محافظه‌کاری بود و قاطعیت دکتر صدیقی را نداشت. سنجابی هم که دنباله‌روی صالح بود. داریوش فروهر و کشاورز با دکتر صدیقی هم‌رأی بودند. اینها با اینکه تعدادشان بیشتر بود، اما نتوانستند در مقابل گروه اول حرفشان را به کرسی بنشانند. با اینکه تعداد کسانی که در جبهه ملی طرفدار حرکت ۱۵ خرداد بودند بیشتر بود، اما در برابر افراد ذی‌نفوذ جبهه ملی نتوانستند کاری را از پیش ببرند. به همین دلیل هم بعد از ۱۵ خرداد بدنه جبهه ملی با نهضت آزادی همکاری می‌کند و حتی با هم زندان هم می‌روند. در انقلاب هم اینها با طرفداران آیت‌الله خمینی همکاری کردند.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

حزب توده در ابتدا مخالف مذهب نبود و به همین دلیل خیلی‌ها به ماهیت آن شک نکردند. سلیمان میرزا اسکندری از سران حزب توده نماز می‌خواند و با شهید مدرس علیه رضاخان همکاری‌های ارزنده‌ای کرده بود. حتی یادم هست وقتی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی از دنیا رفت، حزب توده در خانه اتحادیه خود مراسم ختم گرفت و فردای آن روز دسته به راه انداخت و سینه‌زنی کرد و شعار داد که: «رفت ز دار فنا/ حجت‌الاسلام ما!»